

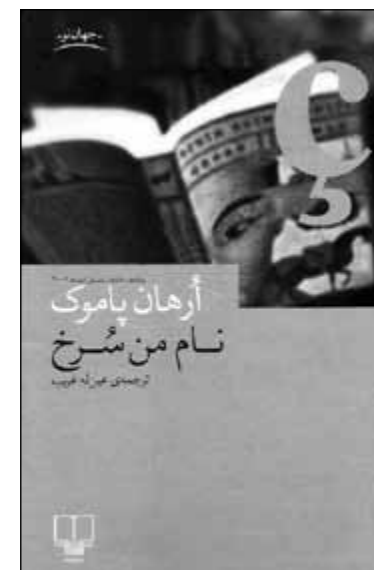
نسخهٔ ایرانی «نام من سرخ»

تهمینه زاردشت

«و ما یستوی الاعمی و البصیر» / «کور و بینا یکسان نیستند»

سورهٔ فاطر آیهٔ ۱۹ (از سرفصل نام من سرخ)

اورهان پاموک، متولد ۱۹۵۲ ترکیه، خصوصاً پس از دریافت نوبل ادبیات، به چهرهٔ شناخته شده‌ای در ادبیات جهانی تبدیل شد. مطالعات دانشگاهی وی به معماری و نقاشی و روزنامه‌نگاری ختم نشد و وی زمانی آرام گرفت که با اندوخته‌ای غنی از دانش ادبی، به ادبیات روی آورد. وی در یکی از مصاحبه‌هایش مدعی است، کمتر کتابی است که در کتابخانهٔ غنی او یافت نشود. مطالعهٔ آثار داستانی و غیرداستانی او، خصوصاً نطقی که به هنگام دریافت جایزهٔ ادبی نوبل ایراد کرد و در آن از پدرش سخن گفت، خوانندهٔ آثار او را متقاعد می‌کند که شاید روح جستجوگر پاموک، آرمان شاعری پدرش را نه با شاعری بلکه با نویسندگی



جامهٔ عمل پوشانده است. رمانی که جایزهٔ ادبی نوبل را نصیب نویسنده کرد «نام من سرخ» نام دارد. مطالعهٔ این کتاب عمق مطالعات و آگاهی نویسنده را از ادبیاتی که در واقع میراث فرهنگی ماست، نشان می‌دهد.

ترجمهٔ آثار قبلی این نویسنده توسط ارسلان فصیحی در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار گرفته است اما کتاب «نام من سرخ» توسط آقای عین له غریب ترجمه و از سوی نشر

چشمه چاپ شده است.

برای معرفی کتاب باید گفت که این کتاب در پنجاه و نه فصل و ۴۷۰ صفحه به زبان ترکی استانبولی چاپ شده و البته به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است. هر فصل از کتاب راوی جداگانه‌ای دارد اما راویان به تناوب در طول کتاب، تکرار می‌شوند و تکه‌ای از ماجرا را روایت می‌کنند. پاموک در گزینش راویان کتاب به انسان بسنده نکرده و از زبان مرده، درخت، سگ و اسب نیز سخن گفته است. بدیهی است که هر کدام از این راویان نیز لحن مخصوص به خود را دارند.

اما ترجمهٔ کتاب، تمامی فصلها را با زبانی مغشوش و ثابت و یکسان منتقل می‌کند و مترجم هر جا مصلحت می‌بیند چیزی به متن افزوده و هر جا صلاح می‌داند چیزی از آن حذف می‌کند. بعضی از این حذفیات البته اجتناب ناپذیر است اما حذف بعضی از این بخشها هیچ توجیهی نمی‌تواند داشته باشد:

الف - بررسی فصل اول کتاب "من یه جسد" (که می‌توان آنرا "من مرده‌ام" ترجمه نمود): فصل اول کتاب از زبان مرده‌ای نقل می‌شود و لذا قتل موضوع اصلی کتاب و در واقع رشتهٔ تعلیقی است که در سرتاسر کتاب تنیده شده و خواننده را برای حل معمای قتل "ظریف افندی" تا پایان کتاب همراهی می‌کند. در این فصل:

۱- مترجم، بند ذیل را با حذف عبارت "گاهی روی سقف مهمانسراها و خانه‌های ییلاقی گردنهٔ استانبول، بعضاً روی صندوق... " ترجمه کرده است:
"قدیما رو ظروف هم کار می‌کردم، رو قاب آینه‌ها، روی صندوقچه‌ها حتا رو دسته‌ی قاشقای چوبی، اما این اواخر فقط رو کتاب کار می‌کردم، راستش پادشاه پول خوبی برای این کار می‌داد." (ص. ۱۸)

"...Eskiden bazen bir tabak içine nakış yapardım; bazen bir aynanın arkasına, bir kalığın içine, bazen Boğaziçi'nde bir yalının, bir konağın tavanına, bazen bir sandığın üzerine... Son yıllarda ise yalnızca kitap sayfaları üzerinde çalışıyordum, çünkü Padişahımız çok para veriyordu nakışlı kitaplara."

می‌توان این سطور را چنین ترجمه کرد:

"پیش‌ترها بعضاً توی طبق نقش می‌کشیدم؛ گاهی پشت آینه یا توی قاشق، گاهی

روی سقف مهمانسراها و خانه های بیلاقی گردنه استانبول، بعضاً روی صندوق... اما سالهای آخر، کارم تصویرگری صفحات کتابها بود، چون سلطان پول خوبی بابت کتابهای مصور می داد.

۲- یکی دیگر از مثالهای جرح و تعدیل و شرح و بسط که مترجم به آن دست زده، پس از سطور بالاست که مترجم می نویسد:

"چند وقت پیش حکایت جالبی در مورد همین موضوع شنیدم، می گن وسط میدون جنگ لای جسد، یکی از سربازا زخمی و خونی از هوش می ره و وقتی به خودش می آد فکر می کنه مرده و اون دنیاست و دنبال یکی می گرده که ازش پرسه این جا با آدم چی کار می کنن؟ همین موقع یکی از سربازای تیمور فکر می کنه اون سرباز زخمی از سربازای دشمنه و با یه ضربه ی شمشیر دو تکه اش می کنه. حالا اون سرباز فکر می کنه هر کسی بیاد این دنیا اول نصفش می کنن." (ص. ۱۸)

"Sırf bu merakı yüzünden kanlı savaş meydanlarında cesetler arasında gezinen birinin hikayesini anlatmışlardı... Can çekişmekte olan yaralı cenğavarlar arasında ölüp de dirilen birine rastlarım da ,o da bana öbür dünyanın sırlarını verir diye aranan bu adamı Timur'un askerleri düşmen sanıp bir kılıç darbesiyle ikiye biçmişler de ,o da ,öte dünyada insanın ikiye bölündüğünü sanmış".

مقایسه کنید ترجمه مترجم را با ترجمه دقیق این عبارت:

"لابد فقط بخاطر همین کنجکاوای حکایت کسی را برایمان تعریف می کردند که توی میدان جنگ های خونین، لابلای جسدها، بین جنگاوران زخمی که اسیر پنجه مرگ شده اند، دنبال کسی می گردد که تا پای مرگ رفته باشد و اسرار دنیای دیگر را برایش بگوید، سربازان تیمور او را دشمن پنداشته و از وسط نصف کرده اند و او با تصور فاش کردن اسرار دنیای دیگر می گوید در دنیای دیگر انسان به دو نیم می شود."

۳- در صفحه بعدی کتاب، مترجم برگهای پت و پهن را "باکره هایی با چشمان درشت و سینه های فراخ" ترجمه می کند:

"البته این رو هم بگم که کوشک هایی با آجرهای طلائی و نهرهایی از نقره که کنارشون باکره هایی با چشم های درشت و سینه های فراخ نشسته باشن هم ندیدم، با این که هنوز هم

صورت اون هزاران حوری که با ذوق و شوق تموم در طول این همه سال کشیده بودم با تموم جزئیاتش تو ذهنمه،..." (ص. ۱۹)

"Öte yandan ,Kuran-ı Kerim'de sözü edilen ve altlarından ırmaklar akan altından ,gümüştten Cennet küşklerine ,dolgun meyvalı iri yapraklı ağaçlara, bakire güzellere rastlayamadığımı söylemek zorundayım .Oysa Vakıa suresinde anlatılan Cennetteki o iri gözlü hurileri pek çok kereler nasıl da keyiflenerek resmettiğimi şimdi çok iyi hatırlıyorum".

ترجمه پیشنهادی برای جملات فوق:

"از طرف دیگر، مجبورم بگویم قصرهای طلائی و نقره ای بهشت را که نهرهایی از زیرشان جاری است، درختان پرباری را که برگهای پت و پهن دارند و زیباییان باکره را که در قرآن آمده اند، ندیدم. هنوز خوب به یاد می آورم حوری های بهشتی چشم درشت را که در سوره واقعه آمده با چه شوقی نقاشی می کردم."

۱- در بند انتهایی فصل از زبان مترجم چنین می خوانیم:

"من که از اون اولش هم از ارتفاع می ترسیدم هم از تاریکی، ببینن آخرش چه جوری ته به چاه تاریک گیر افتادم."

"Bakın ,ben de çıraklığım da derinlerdeki gerçekten ,öte lerden gelen sestem korkar da dikkatimi vermez ,alay ederdim böyle şeylere .Sonum bu rezil kuyunun dibi oldu!

(ص. ۲۱)

که برداشتی است از این بند:

" ببینید، من هم در دوران شاگردی، با وجود اینکه از حقایقی که در اعماق می گذرند، از صداهای ماورائی، می ترسیدم اما به آنها توجه نمی کردم و به مسخره شان می گرفتم. کارم به ته این چاه لجن کشید!"

ب - فصل دوم کتاب "نام من کارا":

۱- در سطور آغازین فصل مترجم می نویسد:

و این در حالی است که نویسنده می‌نویسد:

"بیشتر دوستان، قوم و خویش‌ها و آشنایان هم محله‌ای در این دوازده سال مرده بودند. همانطور که می‌بینیم نویسنده آمار دقیق مرده‌ها را به تفکیک ارائه نمی‌کند.

۱- به همین ترتیب در پاراگراف بعدی:

"صابخونه که زن غرغرو و پیری بود می‌گفت که من شبیه پسرش هستم که تو جنگ با صفوی‌ها کشته شده، برا همین بعدها خونه رو برام مرتب می‌کرد که هیچ، حتا برام غذا هم می‌پخت." (ص. ۲۴)

"Ev sahibesi kadın ,savaşta Safavi askerlerinin öldürdüğü oğluna benzetti beni .Eve çekidüzen verecek ,yemeklerimi yapacaktı".

اما ببینیم نویسنده چه می‌گوید:

"زن صاحبخانه، مرا شبیه پسرش می‌دانست. پسری که سربازان صفوی در جنگ کشته بودند. قرار شد اتاقم را مرتب و غذایم را آماده کند."

۱- آنچه در پاراگراف بعدی از مترجم می‌خوانیم، به واقع خواندنی است:

"سر محله‌ی چمبرلیتاش بازار مرغ فروشا بود، مثل قدیما بوی گندش کل بازار رو گرفته بود، و طبق معمول چند تا گدا هم با لباس‌های کهنه و پاره پوره یه گوشه‌ای تکیه داده بودن به دیوار و پروبال رهگذرارو دید می‌زدن، یکی شون که کور هم بود داشت آسمون پربرف رو نگاه می‌کرد و نمی‌دونم چرا که گاه قاه قاه می‌خندید." (ص. ۲۵)

"Çemberlitaş'ın orada ,Tavukpazarı'dan gelen pis kokunun içinde birbirlerine sokulmuş ,paçavralar içinde arsız dilenciler gürdüm .Biri kördü ve yağan kara bakıp gülüsüyordu".

این در حالی است که در متن اصلی خبری از چشم چرانی گدایان نیست:

"گدایان گستاخ زنده پوش و بدبوی محله چمبرلیتاش را دیدم که تنگ هم از بازار مرغ فروشان می‌آمدند. یکی از آنها که کور بود، برفی را که داشت می‌بارید نگاه می‌کرد و می‌خندید."

۱- در پاراگراف بعدی:

"بعد از هزار تا استغاثه بالاخره در زدم." صفحه ۲۵، فصل دوم

"بعد از دوازده سال دوباره به استانبول برمی‌گشتم، شهری که توش به دنیا اومده و بزرگ شده بودم. نمی‌دونم چرا وارد شهر که می‌شدم حس کسی رو داشتم که تو خواب راه بره. می‌گن برا مردن وطن خوبه، منم انگار برگشته بودم که بمیرم. از دروازه شهر که می‌گذشتم فقط مرگ تو ذهنم بود، البته عشق هم بود ولی خب اون هم درست مثل خاطرات دور و فراموش شده‌ای که از این شهر داشتم بود، دختر عمه‌ای که دوازده سال پیش عاشقش شده بودم." (ص. ۲۳)

متن اصلی:

İstanbul 'a ,doğup büyüdüğüm şehre ,on iki yıl sonra bir uyurgezer gibi girdimç Ölecekler için toprak çaktı derler ,beni de ölüm çekmişti .İlk başta şehre girdiğimde yalnızca ölüm var sanmıştım ,sonra aşk ile de karşılaştım. Ama aşk,o ara ,İstanbul'a ilk girdiğimde ,şehirdeki hatıralarım kadar uzak ve unutulmuş bir şeydi".

مترجم برای توضیح کلمه "خوابگرد" نوشته است: "نمی‌دونم چرا وارد شهر که می‌شدم حس کسی رو داشتم که تو خواب راه بره."

ترجمه پیشنهادی:

"دوازده سال بعد مثل یک خوابگرد وارد استانبول شدم، شهری که در آن به دنیا آمده و بزرگ شده بودم. وقتی کسی با ورود به زادگاهش می‌میرد می‌گویند خاک زادگاهش او را فراخوانده و در مورد من باید گفت خود مرگ مرا فراخوانده بود. اوایل که وارد شهر شده بودم، خیال می‌کردم فقط مرگ در این شهر هست و بس. بعد با عشق هم روبرو شدم. اما در آن زمان، در بدو ورودم به استانبول، عشق به اندازه خاطراتی که از شهر داشتم، چیز بی‌دور و فراموش شده بود."

۱- در پاراگراف بعدی، مترجم چنین می‌نویسد:

"چند تا از دوستان، یکی دو نفری از فامیل و هفت هشت نفری هم از اهل محل تو این دوازده سال مرده بودند." (ص. ۲۴)

"Dostlarımın ,akrabalarımın ,mahallemdeki tanıdıkların çoğu bu on iki yılda ölmüşlerdi".

... "ama kapitan sordum" ...

نویسنده فقط می نویسد: "در زدم!"

۱- در همین پاراگراف، می خوانیم:

"مادرش یعنی عمه‌ام مرده بود و اون با باباش یعنی شوهر عمه‌ام چند سال پیش این خونه رو ترک کرده بودن. کسی که در رو به روم باز کرده بود بدون اینکه کوچکترین توجهی به این که داره تموم خیالات منو به هم می‌ریزه و چه جوری دلم رو می‌شکنه، همه بلاهایی رو که تو این دوازده سال سر اوئا اومده بود یکی یکی برام تعریف کرد. نمی دونم چرا این جور موقعیتا همیشه این طوری می‌شن دیگه." (ص. ۲۵)

"Sevgilimin annesi ,teyzem ,ölmüş,Eniştem ile kızı taşınmışlar ve böyle durumlarda kalbinizi ve hayallarınızı nasıl da acımasızca kırdıklarını hiç farketmeyen kapıdaki adamların söylediği gibi ,başlarından bazı felaketler geçmişti .Size şimdi bunları anlarmyayım da..."

ولی در متن اصلی خبری از جمله " نمی دونم چرا این جور موقعیتا همیشه این طوری می‌شن دیگه" نیست:

"مادر سوگلی‌ام، خاله‌ام، مرده بود. شوهر خاله‌ام و دخترش اسباب‌کشی کرده بودند و آن طور که آدمهای دم‌در-کسانی که در چنین مواقعی هیچ به فکرشان نمی‌رسد با چه بیرحمی قلبتان را می‌شکنند و رویاهایتان را نابود می‌کنند- می‌گفتند سختی‌های زیادی کشیده بودند. بگذریم."

برای اینکه سخن بیهوده به درازا نکشد به همین مقدار بسنده می‌کنیم. البته فصلهای بعدی نیز نیازمند تأمل و بررسی دقیق هستند. بطور مثال مترجم، برادر راوی در فصل ششم با عنوان "من، ارهان" را خواهر راوی ترجمه کرده است که شاید بخاطر شباهت نام برادر راوی (شوکت) به نام مؤنث شوکت در فارسی باشد اما نویسنده صراحتاً و بارها و بارها از لفظ Agabey به معنای برادر بزرگ استفاده می‌کند. در فصل ششم می‌خوانیم:

"رفتم تو آشپزخونه. شوکت اومده بود و حوریه یه بشقاب از پلویی رو که برای مهمون پخته بود گذاشته بود جلوش.

خواهرم تا منو دید گفت: «کلنگ برا چی در رفتی؟ ها؟ همه اون پنبه‌ها رو تنهایی ریسیدم. نوک

انگشتم داره از درد می‌ترکه.»

به حوریه گفتم: «مامان کارت داره.»

خواهرم گفت: «بذار غذا تموم شه، اون قدر می‌زنمت تا تلافی اون کارت دربیاد.»

اما طبق معمول کلک زد دیگه (این جمله در متن اصلی وجود ندارد و با صلاح‌دید مترجم اضافه شده است). حوریه که رفت بیرون هنوز غذایش تموم نشده پرید رو من و تا اومدم فرار کنم دستم رو گرفت و پیچوند. (ص. ۵۸)

"mutfağa gittim .Ağabeyim gelmiş .Hayriye, önüne misafirin pilavından bir sahan

koymuş.

"Kalleş," dedi ağabeyim. "Bırakıp beni ustayla, gittin. Bütün kıvrımaı ben yaptım. Parmaklarım mosmur oldu."

"Hayriye, annem çağırıyor."

"Yemeğim bitince seni dövücem," dedi ağabeyim. "Tembellipğinin,

kalleşliğinin cezasını çekeceksin."

Hayriye çıkınca ağabeyim pilavını bile bitirmeden kalkıp üzerime geldi.

Kaçamadım. Kolumu yakaladı bileğimden, bükmeye başladı."

که ترجمه این سطور است:

«رفتم مطبخ. آقا‌داداشم آمده بود. خیریه دوری پلویی از غذای مهمان برایش کشیده بود.

آقا‌داداشم گفت:

- خائن! مرا گذاشتی پیش استاد و در رفتی. مجبور شدم همه جلدها را خودم تو بزدم.

انگشتهايم كبود شدند.

- خیریه، مادرم صدايت می‌کند.

آقا‌داداشم گفت:

- نهارم را که خوردم حسابت را می‌رسم. سزای تنبلی و خیانت را می‌بینی.

خیریه که رفت بیرون، آقا‌داداشم غذایش را ناتمام گذاشت و آمد بالا سرم. نتوانستم از

دستش در بروم. میج دستم را گرفت و شروع کرد به پیچاندن.»

با وجود مشکلات فراوان در زمینه ترجمه و چاپ، جای آن دارد که نشریه‌های تخصصی در

زمینه ادبیات و ترجمه به چنین معضلاتی بپردازند تا بجای پسرفت در حوزه‌ای که کانال

ارتباطی ادبیات ایران با ادبیات جهانی است، ترجمهٔ این گونه آثار را به قلم مترجمانی بخوانیم که روح اثر را درمی‌یابند و آنرا به خوانندگان خود نیز منتقل می‌کنند. 